

فاعل مفرد فعل جمع، فاعل جمع فعل مفرد

دکتر مهین صدیقیان

در مجله نشر دانش (شماره پنجم، سال ششم، ماههای مرداد و شهریور سال ۱۳۶۵) مقاله‌ای از استاد مجتبی مینوی ترجمه آقای ابوالحسن نجفی با عنوان «فاعل جمع و فعل مفرد در زبان فارسی» آمده بود که در مقدمه آن از خوانندگان خواسته شده بود تا آراء خود را در مورد آن برای مجله بفرستند. اینجانب که سالهاست در رشته دستور زبان فارسی مطالعه و تدریس می‌کنم، بعد از خواندن آن مقاله، در مراجعه به فیشهایی که طی سالها در زمینه دستور زبان گرد آورده‌ام، به جمله‌های بسیاری با عنوان «عدم تطابق فعل و فاعل در افراد و جمع» برخورددم. تنوع فاعل و فعل در مواردی که با هم در افراد و جمع تطبیق نمی‌کنند، به اندازه‌ای بود که این امکان را به من داد تا آن را به بخشهای مختلف تقسیم کنم و این مقاله را فراهم آورم. با آنکه سؤال آن مجله در مورد فاعل غیرجاندار با فعل مفرد یا جمع بود، در این مقاله به طور اعم به مواردی پرداخته شده است که برخلاف قواعد و موازین امروزی زبان، فعل با فاعل مفرد یا جمع آورده می‌شده است. آنچه مسلم است در دوره‌های آغازین زبان، در این باره همچون دیگر موارد، قاعده و مشخصه‌ای کاملاً معین و قطعی آنچنان که در دوره‌های متأخرتر بر زبان اعمال می‌شود، وجود ندارد. بررسی در پیشینه زبان فارسی، از پهلوی تا فارسی باستان، دلایل این عدم تطابق را می‌تواند روشنتر کند. به این جهت در این مقاله کوششی برای یافتن قاعده‌ای برای هر یک از موارد نخواهد شد، زیرا این کار به بررسی بیشتری نیاز دارد و چه بسا با گردآمدن شاهد‌های بیشتر، گاه عکس آن حکم که بر اساس چند شاهد داده شده است اثبات شود.

مسئله مطابقت در مورد فاعل غیرجاندار نیز یکی از مواردی است که در تاریخ زبان دچار همین دگرگونی شده است. اما آنچه در زبان امروزی فارسی می‌توان گفت این است که بجز پشتهوانه تاریخی، تحت نفوذ زبانهای فرنگی تمایل به جمع آوردن فعل برای فاعل جمع غیرجاندار غالب شده است.^۱ هر چند در مدرسه غیر آن را می‌توان آموخت اما با انبوه مردم مدرسه نرفته چه باید کرد. امروز حتی در زبان رسانه‌های گروهی «عملیاتهای جنگی» راه یافته است. «جمععی» که پیش از جنگ هرگز به کار نمی‌رفت و چون خوب بیندیشیم چاره‌ای هم در عدم کاربرد آن نیست زیرا مفردی که دلالت بر «یک عملیات» بکند در زبان وجود ندارد.^۲ و مردم در وقت نیازی مراجعه به زبان دانان اقدام به استعمال کلمه و تعبیر یا ساخت جمله‌ای می‌کنند که ممکن است با قواعد از پیش تدوین شده زبان موافقت نداشته باشد ولی آن کلمه یا آن نوع بافت جمله به زندگی خویش ادامه می‌دهد و فریاد اعتراض صاحب نظران نیز به جایی نمی‌رسد. اما در آثار ادبی گذشته مسئله حساستر است. ما حق نداریم بگوئیم چرا گوینده‌ای صاحب نام چنین گفته است و یا باید چنین می‌گفته است، زیرا قواعد زبان معیار می‌باید از آثار ادبی گذشته استخراج شود نه آنکه قواعد زبان امروزی بر آنها تحمیل شود. بررسی جمله به جمله و کلمه به کلمه متنهای ادبی ودقت در آنها می‌تواند به ما بگوید قاعده زبان در هر زمانی چه بوده است و چرا چنین بوده است. بنابراین، اظهار نظر در آثار گذشتگان با ملاحظه چند مورد، با جملاتی از قبیل «غلط فاحش»^۳ و یا «برخلاف قاعده»^۴ بر موازین علمی استوار نیست. اینجانب که رساله دکتری خود را با راهنمایی استاد خانلری در نحو نثر قرنهای پنجم و ششم گذرانده است، در منابع مورد مطالعه، چه بسا به مواردی از این خلاف قاعده‌ها برمی‌خوردم که بعضی از تصحیح‌کنندگان کتاب یا آن را در متن اصلی تصحیح کرده بودند و یا در حاشیه کتاب با لفظ «کذا در متن!» و یا «خلاف قاعده» خط بطلان بر نکته‌ای زبانی کشیده بودند. اما بعد از آنکه از جمله به جمله آن کتابها فیش برداری شد، شواهد متعددی دیگری در همان بی‌قاعدگیها به دست آمد و برای اینجانب قطعی شد هر بی‌قانونی اگر در دوره خود با دلایل خاص خود بررسی شود، قانونی به دست می‌دهد که شاید به شناخت زوایای تاریخ زبان یاریها برساند؛ و چه بسا سهوهای نسبت داده شده به کاتبان تیره روز از گردن آنان ساقط شود و ضبط متن جزئی از سبک نویسنده یا دوره او بحساب آید.^۵ این مقاله نیز بر اساس همین عقیده است که نوشته می‌شود. بر عهده من نیست که داوری و حکم کنم و قواعدی بر شواهدی که می‌آورم بسازم چه، این داوری را بعد از گردآمدن همه شواهد در همه متنها امکان پذیر می‌دانم. من در این مقاله فقط می‌خواهم بگویم عدم

مطابقت فاعل و فعل در افراد و جمع، در گونه‌ها و دسته‌بندی‌هایی، بسیار رایج بوده است.

می‌بایست هر دوره‌ای جداگانه مورد تحقیق قرار گیرد تا سیر تحولی این گونه کاربردها و زمان مرگ و پایان و یا ادامه آن دانسته شود. در این مقاله ترتیب زمانی در منابع مراعات نشده است و نقص دیگری که وجود دارد این است که در آن از شواهد شعری نیز استفاده شده است. امری که در تحقیق دست‌ور زبان جایز نیست تا آن طور که اسناد مینوی در جای جای مقاله خود متذکر شده‌اند «قافیه (و یا وزن) شاعر را به تجاوز از قاعده واداشته است» عذرخواه نباشد. اما چون مقصود از نوشتن این مقاله نشان دادن کلی سابقه زبان در این باره بوده است و از آنجا که این عدم تطابق رواج بسیار داشته است، وجود آن را در شعر هم نه به جهت ضرورت قافیه یا وزن بلکه پیروی از یک قاعده زبانی می‌بندارم.

خوردن است که فعل با آن مطابقت نکرده است:
باری آن باید کرد که با آن کنند که افیون خورده باشند. (الابنیه، ص ۶۵)

ب) فاعل جمع، فعل مفرد

زنان هیچ در دل نتواند داشت. (سک عیار، ج ۲، ص ۲۹۵)
زنان چون خواسته شماست. (سیاستنامه، ص ۱۴۳)
مردمان بریل می‌رفت. (روتق المجالس، ص ۲۱۸)
شش عیال به خانه من است. هر روز بیایم و از پس تو نماز کنم و به خانه باز شوم و پیراهن به عیالان دهم تا ایشان نماز تو آید کردن. (روتق المجالس، ص ۲۶)

الف) فاعل مفرد، فعل جمع

رها نکردم که یکی پیش بارها بودندی. (سک عیار، ج ۲، ص ۲۷)
عالم افروز گفت: این کیستند؟ (سک عیار، ج ۲، ص ۳۷۶)
مرا عمری که مانده است، به خرمی و سازگاری به سر بریم. (قابوسنامه، ص ۱۳۷)

اگر یک تن از شهر بیرون آیند، بفرمایم همه بیاویزند. (سک عیار، ج ۴، ص ۴۵)

اما آنکه خواص باشند، پیش از آنکه بانگ نماز از مناره بشنوند، برخیزند و وضو بسازند (فردوس المرشدیه، ص ۳۴۳)

هر ایرانیی تاختند از کمین

فکندند از ایشان یکی بر زمین

(گرشاسنامه، ص ۱۷۶)

ماه روزه گشت در عهد عمر

بر سر کوهی دویدند آن نفر

تا هلال روزه را گیرند فال

آن یکی گفت ای عمر اینک هلال

(مثنوی، دفتر دوم، ص ۱۵۳)

چون رسیدند آن نفر نزدیک او

بانگ برزد هی کیانید اتقوا

(مثنوی، دفتر دوم، ص ۳۲۵)

در جمله‌های زیر که دو جمله اسنادی است، اگر «آن» را «مسند» بدانیم - که می‌شود مسندالیه نیز دانست - لازم است که در افراد و جمع با مسندالیه («چند تن»، «گروهی») مطابقت کند که نکرده است:

چند تن آن بودند که با کمرها بودند مرصع به جواهر. (تاریخ بیهقی، ص ۲۸۸)

گروهی آئند که متاع آورده‌اند. (تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۸۸)

در جمله زیر «آن» که پس از حرف «با» آمده است فاعل افیون

ج) اسم جمع

اسم جمع که بدون داشتن نشان جمع، مفهوم جمع دارد به دو اعتبار (صوری و معنوی) فعل مربوط به آن جمع یا مفرد آورده می‌شده است. در زبان امروز با اسم جمع فعل همیشه جمع آورده می‌شود.

ج (۱) فعل جمع. در این کاربرد توجه به مفهوم اسم جمع یعنی مجموع افرادی است که کلمه شامل آن می‌شود:

سپاه عمار ناساخته بودند. (تاریخ سیستان، ص ۲۰۷)

خاندان سامانیان پرافتادند. (تاریخ بیهقی، ص ۳۵۸)

چون به نوکنده رسیدند، پراکنده شدند به طلب انگور و خربزه و میوه و مقدمه به شهر رسیده بودند (تاریخ بخارا، ص ۸۸)

حرم او نیز از خوارزم رسیده بودند (تاریخ جهانگشا، ج ۲، ص ۱۹۵)

ج (۲) فعل مفرد. در این کاربرد شکل کلمه که صورت مفرد دارد، مورد نظر است. جمله‌هایی که اسم جمع فعل مفرد گرفته است، در متون گذشته اکثریت دارد:

ما را شرم آید از خداوند که گوئیم مردم ما گرسنه است. (تاریخ بیهقی، ص ۶۲۲)

فوجی دیگر فرستیم تا بدو پیوندند. (تاریخ بیهقی، ص ۴۴۳)

چیزهایی کرد که مردم بخندیدند. (تاریخ سیستان، ص ۲۶۹)

قوم بسیاری بر او جمع شد. (تاریخ سیستان، ص ۲۹۲)

زایوان چو مردم پراکنده شد

دل نامور زان سخن زنده شد

(شاهنامه، ج ۶، ص ۴۵)

همی گفت لشکر همه سر بسر

که گسستم را زاین بدآید به سر

یکی لشکر از نزد افراسیاب

همی رفت برسان کشتی بر آب

(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۱۳)

در این دو بیت که دو فاعل اسم جمع (لشکر) دارد، آن گوته که گمان می‌رود، نمی‌بایست با «لشکر» مصراع اول از بیت اول فعل جمع بیاید زیرا که لشکر «سربس» گفته‌اند که «گستهم را زاین بدآید به سر». اما برخلاف این قانون متصور، فعل مفرد آمده است. اما در بیت دوم چون تکیه بر يك لشکر است مطابق قانون از پیش ساخته فعل مفرد به کار رفته است.

ج (۳) فعل مفرد و جمع. گاه با يك فاعل واحد که اسم جمع است، دو جمله معطوف به هم می‌آید که فعل جمله اول به اعتبار شماره ۱ همین بخش، مفرد و فعل جمله دوم به اعتبار آنچه در شماره ۲ گفته شد، جمع آمده است:

خلق چون آن بدید، شادی می‌کردند. (رواق المجالس، ص ۲۵۹)
لشکری در سر راه شما نشسته است و قصد شما دارند.
(فردوس المرشدیه، ص ۴۸۱)

د) اگر فاعل معدود عددی بالاتر از يك باشد
گاه فعل مفرد می‌آید

هزار سوار از مشاهیر و معارف و ارباب حوائج و اصحاب عرائض بر در سرای او گرد آمده بودی (چهار مقاله، ص ۸۲)
دو هزار مرد وزن در شهر زیر دیوار آمد (تاریخ جهانگشا، ج ۲، ص ۷۳)
این دو کنیزک بفروش به هر که ایشان بخواهد و هر دو به يك خواجه بفروش. (سلك عیار، ج ۴، ص ۳۲۱)
در مثال بالا مرجع ضمیر «ایشان»، «دو کنیزک» است و مقصود از آن این نیست که: «به هر که ایشان را بخواهد»

شش عیال به خانه من است. (رواق المجالس، ص ۲۶)
دو عصفور به نزدیک سلیمان شد و از مردی گله کردند. (رواق المجالس، ص ۲۹)

ه) چند فاعل معطوف به یکدیگر با فعل مفرد^۷

سوری و عبدوس و لشکر قوی سوی نسا رفت. (تاریخ بیهقی، ص ۴۴۳)

اگر اینجا پیل ایستاده بودی، من و تو بدیدمی (دانشنامه، ص ۴۵)
بیامد همانگاه گودرز و گیو
چو شیدوش و رستم چو گرگین و نیو
(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۷۶)

خود و رستم و طوس و گودرز و گیو
ز لشکر بسی نامبردار نیو
همی گشت بر گرد آن رزمگاه
بیابان نگه کرد بی راه و راه
(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۵۶)

همه غالیه موی و مشکین کمند
پرستنده و مادر از بن بکنند
(شاهنامه، ج ۴، ص ۶۴)

بدانست لَهَاک و فرشیدورد
کشان نیست هنگام ننگ و نبرد

(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۱۱)
فعل مفرد آمده است اما ضمیر راجع به دو فاعل جمع است.

پس پرده‌ها کودک خرد وزن
به کوی و به بازار شد انجمن

(شاهنامه، ج ۵، ص ۴۰۸)

به هر بزم چندان گهر بر فشاند
که مهرج و گرشاسب خیره بماند

(گرشاسبنامه، ص ۱۵۱)

در مثالهای بالا که فاعلهای معطوف به یکدیگر همه انسان است، فعل مفرد آورده شده است اما در جمله زیر که چند فاعل معطوف به هم اسم معنی است، فعل جمع آمده است:

بیری و ادبارو گر جمع شده روی نمودند. (تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۱۳)

و) چند فاعل معطوف به یکدیگر با جمله‌هایی

که فعل مفرد و سپس جمع آمده است:

نگه کرد رهام و بیژن ز راه
بدان زور و بالا و آن دستگاه
برفتند تا دست پولادوند
ببندند هر دو به خَم کمند^۸

(شاهنامه، ج ۴، ص ۲۸۸)

چو آگاه شد مادر و خواهران
ز ایوان برفتند با دختران

(شاهنامه، ج ۶، ص ۳۱۴)

زن گازر و گازر آمد دوان
بگفتند کای شهریار جوان

(شاهنامه، ج ۶، ص ۳۱۷)

در مثالهای بالا به نظر چنین می‌آید که بیشترین اهمیت به اولین فاعل داده شده است و کلمات معطوف به آن گویی نه با حرف عطف «و» بل با حرف اضافه «با» آمده است همان که امروز نیز می‌گوییم «علی با حسن و حسین آمد و بعد به سینما رفتند». مثل این جمله:

چون سنجر با چند سوار به هزیمت از پیش خورشید شاه برفت و روی به لشکرگاه نهادند تا پیش پهلوانان رسیدند (سَمَك عِيَار ج ۱، ص ۱۵۰)

ز) عدم تطابق فعل با فاعل در جمله‌های

معطوف به هم با فاعل واحد^۱

بر این گونه کردند رزمی درشت
از ایرانیان چند خوردند و کشت

(گرشاسنامه، ص ۱۷۷)

نشستگاهی ساخت شایسته‌تر
برفت آنکه بودند بایسته‌تر

(شاهنامه، ج ۶، ص ۳۷)

این منبر همان منبر است و این کرسی همان کرسی است ولیکن این نصیحت کننده و پنددهنده نه آن است که پیش از این بودند (فردوس‌المرشديه، ص ۴۱۸)

اگر ملوک گذشته که نام ایشان در مقدمه این فصل آورده شده است، از این نوع توفیقی یافتند و سخنان حکما را عزیز داشت تا ذکر ایشان از آن جهت بر وجه روزگار باقی ماند. (کلیله، ص ۲۷)

انوشروان مثال داد تا آنرا به حیلتها از دیار هند به مملکت پارس آوردند و به زبان پهلوی ترجمه کرد. (کلیله، ص ۱۹)

از عبارت مذهبی برساختند و طبع را از ادراک معانی بهره‌آختند و حدیث حق بینداخت. (کشف‌المحجوب، ص ۶۵)

آن امانت به من ده تا او را به نزدیک فرخ روز برم و از بهر تو بخواهیم (سَمَك عِيَار ج ۴، ص ۶۸)

ای درویش چون ما همه حق را دیدیم گفت جز بر تخت نشانیم و چون تو همه خود را دیدی، گفت جز اندر تحت ندارم (کشف‌المحجوب، ص ۴۵۱)

ح) عدم تطابق فعل و فاعل در افراد و جمع در

جمله‌های معطوف به هم با چند فاعل متفاوت

کاجکی بدانستی به یقین که شما در این مرقع کدامیک مرد خواهی بودن و یا کدامیک مردانید (فردوس‌المرشديه، ص ۲۸۲)

ای بسا درویش که صاحب ثروت گشتند و بسیار مقلس با مال و نعمت شد. (تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۵۷)

در شهر سنه اربع و تسعين و ستمانه چون باریان و پراقیان در آمدند و آتش غضب و غضب برافروختند و می زدند و می کشت و می کند و می سوخت تا دیناری زر و يك من غله بر بقایای متوطنان می دانستند، به زجر و شکنجه و قتل و نکال می ستدند. (وصاف، ص ۷۸)

ط) با فاعل «کس، کسی، هر کس، هر که، هر

کسی و هیچکس»، فعل جمع آمده است:

کس:

به ایوان میرین نماندند کس
دو مهر نشستند بر تخت بس

(شاهنامه، ج ۶، ص ۳۷)

همان به کز این شهر بیرون شویم
ز تنگی و سختی به هامون شویم
به شهری که ما را ندانند کس
که خواریم و ناشاد و گر دسترس

(شاهنامه، ج ۶، ص ۲۵۸)

یعنی: در شهری که ما را کسی نمی شناسد...

گاه با این فاعل، فعل مخاطب جمع به کار می‌رود:

کز این آمدن کس مدارید باک
بخواهید ما را ز یزدان پاک
بدیشان چنین گفت پس شهریار
که با کس ندارید کس کارزار

(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۸۳)

کسی:

کسی که حاضر بودند، گفتند (سَمَك عِيَار ج ۵، ص ۳۲۸)
هر کجا از نسب فانمین کسی را یافت، بکشت مگر کسی که نژاد پنهان
کردند (مجم‌التواریخ، ص ۱۱۷)

از ایشان کسی خدمت نکردند (دارابنامه، ج ۲، ص ۱۰۵)
اول کسی که مرقع پوشیدند، آدم و حوا بودند. (فردوس‌المرشديه، ص

۲۸۳)

کسی را که اندر شبستان بدند
هشیوار و مهر پرستان بدند
گسی کرد و بر گاه تنها بماند
سیاوش و سودابه را پیش خواند

(شاهنامه، ج ۳، ص ۲۶)

هرگز قصد ولایت کسی نکند که کسی نیز قصد ولایت او نکنند (سَمَك عِيَار ج ۱، ص ۲۶۳)

قابل توجه است که با «کسی» با یاء نکره فعل جمع آمده است
اما با «کسان» یا «ن» جمع فعل مفرد:

شب و روز استغفار می کند آن کسانی را که بر مصطفی (ص) صلوات
دهد (رونق‌المجالس، ص ۲۳۸)

بر جانب نشا‌بور آمدند با بدرقه تمام و کسانی که وظایف ایشان در دست
دارد (تاریخ بیهقی، ص ۲۶۲)

هر کس:

برفتند هر کس که گشتند مست
یکی ماهرخ دست ایشان به دست

(شاهنامه، ج ۶، ص ۲۱۵)

ی) با کلماتی که بر جزئی از کل دلالت کند نظیر

«بعضی»، «برخی»، «بیشتر»، «بسی»، «بسا» و

امثال آن نیز گاه فعل مفرد در می آید.

بیشتر:

بیشتر یاران او کشته شد یا غرق شد و بعضی گم شد به بیابانها (تاریخ سیستان، ص ۱۱۶)

و گاه با همین قید، فعل جمع می آید:

بیشتر مردم بمردند. (تاریخ سیستان، ص ۴۱۱)

بعضی:

بعضی از نزدیکان تو در کتمان آن مرا وصایت کرده است. (کلیله، ص ۱۳۰)

بسا:

بسا دشمنان کز تو بی جان شدست

بسا بوم و بر کز تو ویران شدست

(شاهنامه، ج ۵، ص ۴۴)

با همین قید در يك عبارت جمله اول با فعل جمع و جمله دوم با فعل مفرد آمده است:

ای بسا درویش که صاحب ثروت گشتند و بسیار مفلس با مال و نعمت شد. (تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۵۷)

ک) با فاعلی که جمع مکسر است، فعل مفرد

آمده است

خوارج اینجا بسیار گشت (تاریخ سیستان، ص ۱۱۳)

حق تعالی گوید یا رسول من، معجزات که ترا دادم ظاهر گردان و با اولیا گوید: یا اولیاء من، کرامت که ترا دادم پوشیده دار (فردوس المرشدیه، ص ۳۳۶)

در مثال بالا، ابتدا برای «اولیا» ضمیر مفرد «تو» آورده شده و سپس به مناسبت ضمیر مفرد فعل هم مفرد آمده است.

بلاد و عباد در اطراف و اکناف به یمن فراست و حسن سیاست او معمور و مسرور شد. (وصاف، ص ۵).

جمله عالم خود عرض بودند تا

اندرین معنی بیامد هل آتی

آن عرضها از چه زاید از صور

وین صور هم از چه زاید از فکر

(مثنوی، دفتر دوم، ص ۳۰۰)

ل) برای جمع غیرانسان (= حیوان) فعل مفرد

آمده است

هر جایگاه اسبان بسیار دیدند که می گشت. (سک عیار، ج ۱، ص ۲۲۸)

هر کس بر وفق صوابدید خویش سخنی می گفتند و مصلحتی می دیدند (تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۶۸)

و گاه برای همین فاعل در دو جمله معطوف به هم، دو فعل مفرد و جمع می آید:

هر کس در زوی اهل علم و صلاح است، به صحرا حاضر آیند. (تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۵۳)

هر که:

هر که او را می دیدند، از چالاکی آفرین می کردند. (سک عیار، ج ۳، ص ۵۳).

هر که مرا دوست دارند، او را چیزی دهید. (سک عیار، ج ۵، ص ۲۳۲)

و گاه با همین فاعل دو فعل مفرد و جمع آمده است:

من ایدر بوم روز و شب دیده بان

چو آید شب، آتش کنم در زمان

که تا هر که بیند گریزند زود

نشان است شب آتش و روز دود

(گرشاسنامه، ص ۵۷)

با این فاعل، فعل مخاطب جمع هم به کار رفته است

بهرام گفت هر که اندر این مجلس سخن دانید گفتن، بگو بید. (بلمعی، ج ۱، ص ۹۳۶)

هر که مرا دوست دارید، ایرک را چیزی دهید. (سک عیار، ج ۵، ص ۱۱۴)

هر کسی:

هر کسی در خورد خویش کارها دانند. (سک عیار، ج ۴، ص ۲۹۵)

پادشاه و پروردگارا هر کسی ترا می خوانند و هر کسی ترا می گویند و هر کسی دعوی از تو می کنند. (فردوس المرشدیه، ص ۱۴)

با این فاعل نیز فعل مخاطب جمع به کار می رود:

هر کسی تیری بیندازید که ایشان را بسنده است. (مجمل التواریخ، ص ۲۱۲)

هیچکس:

آن دو موبد که او را بدان صفت بدیدند، هیچکس خدمت نکردند. (دارابنامه، ج ۲، ص ۱۰۴)

با این فاعل نیز فعل مخاطب جمع به کار رفته است:

زینهار هیچکس از خانه به در مروید. (سک عیار، ج ۴، ص ۲۸۱)

همه بیلان ابره را سجده کردی (تاریخ سیستان، ص ۵۵)
 مثال بالا، شاهدی است بر فعلی از انسان به طور مجازی که به
 حیوان نسبت داده شده «سجده کردن» و فعل هم به تبع آن «جمع»
 نیامده است و این بر خلاف قاعده‌ای است که استاد مینوی و
 آقای دکتر اسلامی به آن رسیده‌اند.

- ۱) در این مورد توجیه آقای دکتر اسلامی ندوشن را آسان نمی‌توان پذیرفت که در همین زمینه در شماره اول سال هفتم نشر دانش آورده‌اند و می‌فرمایند: «گذشتگان می‌توانستند به کلیات اکتفا کنند ولی ما از جهت دقت بیان به جزئیات محتاجیم.» و تاریخ بیهقی و مثنوی معنوی در نظرم می‌آید یا بیان آن همه ظرایف و مقایسه می‌کنم با زبان امروز و کاربردهایش.
- ۲) «عملیات» مثل «دخائیات» و «لینیات» و «ادبیات» و یا «غزلیات» است که یا مفرد ندارد و یا مفرد آن استعمال نمی‌شود.
- ۳) استاد مینوی در مقاله مورد نظر.
- ۴) استاد بهار بارها در کتاب سبک‌شناسی و یا در حاشیه کتابهایی که به تصحیح ایشان است، اصطلاح «خلاف قاعده» و یا «راه زاید» و امثال آن را به کار برده‌اند.
- ۵) ر.ک: به مقاله نگارنده با عنوان «را» حرف نشانه فاعل یا مفعول؛ در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (سال ۲۲، شماره ۳ و ۴)؛ و مقاله دیگر با عنوان «اسم به جای صفت» در مجله سخن (دوره بیست و پنجم، شماره ۱۰)؛ و مقاله «فعلهای دو وجهی (هم لازم و هم متعدی)» در مجله دانشگاه تربیت معلم، پانزده گفتار، سال ۱۳۵۸ شمسی.
- ۶) اصطلاح «نهاد» در این مورد درست است زیرا که در برگرفته فاعل و مسندالیه و نایب فاعل هم هست؛ اما به جهت آنکه اصطلاح «فاعل» بیشتر با ذهنها آشناست، آن را به کار می‌برم هر چند بر همه شواهد موجود دلالت نمی‌کند.
- ۷) در مقاله آقای دکتر اسلامی ندوشن، در این مورد آمده است: «فعل می‌تواند به فاعلهای متفاوت جدا جدا بر گردد.» سپس از فردوسی این شاهد مثال یاد شده است: سپاه آمد و موبد موبدان / هر آنکس که بود ازرد و بخردان. آنگاه به مصراع اول پرداخته و افزوده‌اند که مقصود «سپاه آمد و موبد موبدان نیز آمد» است؛ اما از مصراع دوم، که فاعل جمع است (بخردان) و فعل جمع می‌طلبد اما فعل مفرد آمده است، در گذشته‌اند.
- ۸) آقای احمد سمیعی در بحثی که راجع به این بخش از مقاله با اینجانب داشتند این احتمال را منتفی ندانسته‌اند که در شواهد مذکور چون در نهاد اختیاری دلالت جمع وجود دارد (عطف دو اسم خاص) برای فعل نشانه جمع لازم نیامده است؛ ولی در «برفتند» نشانه جمع لازم است. بدین سان، گویی در قدیم برای جمع يك نشانه (یا دو نهاد اختیاری یا دو نهاد اجباری) را کافی می‌شمرده‌اند.
- ۹) در این مقوله نیز ایشان معتقدند که ضمائر شخصی متصل (شناسه‌های فعلی) به قرینه فعل سابق حذف شده است. شواهد زیر از کلیله و دمنه را، که در آنها اصولاً مسئله مطابقت فعل و فاعل در افراد و جمع مورد و مصداقی ندارد مؤید قول آورده‌اند:
 به رغبت صادق و حسبت بی‌ریا به علاج بیماران پرداختم و روزگار در آن مستغرق گردانید (= گردانیدم). (ص ۴۷).
 همه عمر برو بازو زدم و مال به دست آورد (= به دست آوردم) تا تو کافر دل پشتواره بندی و بیری؟! (ص ۵۰/۴۹)
 پس از رنجانیدن جانوران و... احتراز نمودم و فرج را از ناشایست باز داشت (= باز داشتم). (ص ۵۱/۵۰)
 و از هوای زنان اعراض کلی کردم و زبان را از دروغ و... و غیبت و تهمت بسته گردانید (= گردانیدم). (ص ۵۱/۵۰)
 شیر را از مودم و اندازه زور و قوت او معلوم کرد (= کردم) و رای و مکیدت او بدانست (= بدانستم).
 چو بی بر تارک من زد چنانکه از پای در آمدم و مدهوش بیفتاد (= بیفتادم). (ص ۱۱۷۶)

*

- کتابهایی که در نوشتن این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است:
- الابنية عن حقایق الادوية: تألیف موفق‌الدین ابومنصور الهروی، به تصحیح احمد بهمینیار، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، از انتشارات دانشگاه تهران.
- تاریخ بخارا: تألیف ابوبکر محمدبن جعفر النرشخی، تصحیح مدرس رضوی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- تاریخ بیهقی: تألیف ابو الفضل بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، ۱۳۲۴.
- تاریخ جهانگشای جوینی: تألیف علاءالدین عطاملک جوینی، به اهتمام علامه قزوینی، طبع لیدن، سال ۱۳۲۹ هجری.
- تاریخ سیستان: مؤلف نامعلوم، تصحیح ملک الشعراء بهار، چاپ دوم.
- تاریخ و صاف الحضرة: تألیف فضل‌الله بن عبدالله شیرازی، چاپ اقصت، سال ۱۳۳۸.
- چهار مقاله: تألیف احمدبن عمر بن علی النظمی العروسی السمرقندی، به اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، ۱۳۲۷ هجری.
- داراب‌نامه طرسوسی: روایت ابوطاهر محمدبن حسین بن علی بن موسی الطرسوسی، به کوشش دکتر ذبیح‌الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دانشنامه‌های علایی یا حکمت بوعلی: تألیف ابوعلی سینا، به تصحیح سید احمد خراسانی، سال ۱۳۱۵ شمسی.
- سمک عیار: تألیف فرامرز بن خدادادبن عبدالله الکاتب الارجانی، تصحیح پرویز نائل خانلری، ۱۳۴۷، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- سیاست‌نامه (سیرالملوک): تألیف ابوعلی حسن بن علی نظام‌الملک، به اهتمام سید عبدالرحیم خلخالی، ۱۳۱۰ شمسی.
- شاهنامه: فردوسی، چاپ شوروی، ۱۹۶۲ میلادی.
- فردوس المرشديه فی اسرار الصمدية: تألیف محمودبن عثمان، تصحیح فریتز مایر، استانبول، ۱۹۴۳ میلادی.
- کشف‌المحجوب: تألیف ابوالحسن عثمان جلابی هجویری، نسخه اساس چاپ ژوکوفسکی، تهران، ۱۳۳۶.
- کلیله و دمنه: انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح مجتبی مینوی طهرانی، انتشارات دانشگاه تهران.
- گرشاسب‌نامه: اسدی طوسی، به اهتمام حبیب یغمایی، ۱۳۱۷ شمسی.
- مثنوی معنوی: جلال‌الدین الرومی، تصحیح نیکلسون، مطبعه بریل، لیدن، ۱۹۲۵ مسیحی.
- مجمل‌التواریخ والقصص: تصحیح محمدتقی بهار، ۱۳۱۸ شمسی.
- منتخب رونق‌المجالس وستان‌العارفین و تحفة‌المریدین، تصحیح دکتر احمد علی رجایی، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.